

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تتمه ای برای بحث تعذر جزء

بحث از تعذر جزء تمام شد و نتیجه این شد که با توجه به آن نکته‌ای که در مورد فرمایش امام رضوان الله تعالی علیه گفتیم نتیجه این شد که استصحاب به خوبی در ما نحن فيه جریان دارد، اگر یک جزئی از اجزاء متعذر شد استصحاب وجوب باقی را به خوبی دلالت دارد. باز برای اینکه همین یک مقداری روشن‌تر شود، شما ببینید اگر کسی قدرت بر تلفظ یک آیه از آیات سوره حمد ندارد، این زیاد هم اتفاق افتاده در ایام حج وقتی که زائرین قرائت‌شان را تصحیح می‌کنند بعضی از افراد به نحوی عادت کردند هر چه می‌گوئیم باید این لفظ را اینطور بگوئی باز برمی‌گردد به همان لفظ اصلی خودش. قدرت بر اداء صحیح یک لفظ ندارد، آیا ما بگوئیم حالا تعذر بعضی اجزاء بقیه هم وجوب ندارد؟ این نمی‌شود. لذا آنجا آقایان تقریباً همه فتوا می‌دهند به هر نحوی می‌تواند انجام بدهد.

بعضی از اجزاء عنوان رکنی را دارد یا معظم الاجزاء است، مولا یک مرکبی را واجب کرده و حالا ما قدرت بر انجام معظم الاجزاءش نداریم اینجا روشن است که بقیه‌اش واجب نیست ولی اگر یک جزئی خصوصاً این جزء سیر بشود، این زیاد اتفاق می‌افتد، اگر کسی قدرت بر خواندن یک کلمه از سوره حمد را ندارد این مسلم باید بگوئیم به همان نحوی که می‌تواند انجام بدهد حتی آقایان در آنجا می‌گویند اقتدای به دیگری واجب نیست، استنباه، حالا بگوئیم حج است، بهتر این است که استنباه کند ولی واجب نیست.

حالا اگر کسی گفت علت اقدام بر ادامه واجب قاعده میسور یا روایات این باب است می‌گوییم بعضی از روایات هست که ریشه در یک قاعده‌ای دارد، روایتی است که امام علیه السلام حکمی را فرموده و این حکم برخواسته از یک قاعده‌ای است، گاهی اوقات امام علیه السلام به آن قاعده اشاره کرده و گاهی هم اشاره نکرده، مثلاً ما در قاعده الزام، شما می‌دانید دو روایت صحیح داریم که میته را می‌شود به چه کسی فروخت؟ من یستحل، بیع الميته بمن یستحل، در روایتش هم هیچ اسمی از قاعده نیاورده، آنجا در بحث قاعده الزام اثبات کردیم که این بیع میته بمن یستحل بر اساس قاعده الزام است، اینطور نیست که یک امر تعبدی باشد و بگوید من یستحل را اجازه دادم که به آن بفروشی، این هم همینطور است، این که در روایات می‌گوید عجم لا یراد منه لا یراد منه الفصیح العرب، ریشه‌اش در قاعده میسور دارد، یعنی برای عجم این مقدار میسور است حالا که این مقدار میسور است بقیه‌اش را انجام بدهد به نظر من این هم از همان موارد است. یک وقتی عرض کردم هنوز بعضی از قواعد فقهیه خیلی منفع نشده و اگر واقعاً فتاوا را بگردید خیلی اوقات روایات و فتاوا ریشه در قاعده میسور ولی اشاره به آن ندارد.

تعذر شرطی از شروط

آنچه باقی مانده این است که إذا تعذر الشرط هل يجب المشروط استصحاباً أم لا؟ باز مرحوم محقق اصفهانی در جلد چهارم نهاية الدراية صفحه 385 شرط را دو قسم کرده، می‌گوید بعضی از شرایط شرط برای یک جزئی از اجزاء مرکب است مثلاً فرض کنید اینکه در سجده باید محل سجده مباح باشد، پاک باشد، شرط برای جزء است این یک.

دو: شرایطی داریم که در تأثیر تمام اجزاء دخالت دارد. مرحوم اصفهانی می‌فرماید اگر شرط، شرط برای جزء باشد لا مجال للاستصحاب، چرا؟ می‌فرماید «لما مرّ من عدم انبساط الأمر على الجزء بذاته»، اوامری که متعلق به مرکب است بر جزء به ذاته کنارش یادداشت کنید آی بعنوانه، به عنوان الجزء انبساط پیدا نمی‌کند، یعنی وقتی ما می‌گوئیم امر متعلق به اجزاء انبساط پیدا نمی‌کند نمی‌گوئیم سجده به عنوان سجده واجب می‌شود، نه! رکوع به عنوان رکوع واجب می‌شود، نه! بلکه سجده به عنوان آنه جزء لا به عنوان آنه سجده، چون به عنوان آنه جزء است این هم که شرط برای این هست اگر شرط متعذر شد اینجا دیگر دلیلی نداریم بر اینکه وجوب این سجده را خودش را استصحاب کنیم، چون سجده خودش وجوبی به عنوان سجده ندارد، این روشن است.

اگر شرط، شرط برای مجموع اجزاء باشد مثل طهارت. طهارت شرط برای تمام اجزاء صلاة است از اول تا آخر آدم باید این طهارت را داشته باشد، حالا اگر این طهارت متعذر شد که مثال خیلی خوبش می‌شود فاقد الطهورین است، حالا اگر کسی فاقد الطهورین شد مرحوم محقق اصفهانی می‌فرماید ما اینجا استصحاب وجوب مشروط را داریم، برخلاف آن فرض اول که فرمود لا استصحابه اینجا می‌گویند لا ینبغی الشک در اینکه استصحاب جریان دارد، چرا؟ دلیلی که دارند این است که می‌گویند اراده‌ی متعلقه به شرط منبعث از اراده‌ی متعلقه به مشروط است، منبعث است یعنی این در طول آن اراده است، در عرض آن اراده نیست حالا که در عرض آن اراده نشد اگر اراده‌ی متعلقه‌ی به شرط زائل شد و از بین رفت ما دلیلی نداریم بر زوال اراده‌ی متعلقه به مشروط. اراده‌ی متعلقه به مشروط به قوت خودش باقی است و استصحاب می‌کنیم می‌گوئیم قبل از زوال اراده‌ی متعلقه به شرط، اراده متعلقه به مشروط بوده و الآن هم استصحاب می‌کنیم اراده‌ی متعلقه به مشروط را و می‌گوئیم وجوب مشروط به قوت خودش باقی است.

حالا طبق این بیان مرحوم اصفهانی باید در فاقد الطهورین قائل شوند به اینکه اداءش واجب است در حالی که تقریباً اجماع داریم که فاقد الطهورین یسقط عنه الاداء، این تقریباً اجماعی است اما راجع به اینکه آیا قضا بر آن واجب است بحثش می‌شود در روایات قضا که باز مشهور در آنجا قضا را احتیاط وجوبی کردند.

حالا ما فعلاً کاری به فتاوا نداریم، این استدلال مرحوم اصفهانی آیا درست است یا خیر؟ در حقیقت مرحوم اصفهانی استصحاب را هم در باب جزء جریان دانست، اذا تعذر الجزء بقیه‌ی اجزاء استصحاباً واجب است و هم در شرط اذا تعذر الشرط، منتهی شرط از نوع دوم نه از نوع اول که شرط یک جزء خاصی باشد اگر شرط برای مرکبی بود این بقیه یعنی وجوب مشروط استصحاباً باقی است^[1].

نظر حضرت استاد در بحث

به نظر ما حق با مرحوم اصفهانی است یعنی ما وقتی وجوب شرط از بین رفت و تعذر پیدا کرد استصحاب می‌گوید وجوب مشروط به قوت خودش هست خصوصاً روی آن بحثی که ما در فقه مکرر داشتیم، اینکه می‌گویند الشرط الشرعی كالشرط العقلی این حرف غلطی است، ممکن است شرط شرعی منتفی شود مشروط باقی است شرط عقلی اگر از بین رفت مشروط از بین می‌رود یعنی عقل می‌گوید إذا انتفی الشرط ینتفی المشروط و در فقه هم فقها گاهی اوقات به همین قاعده‌ی عقلی تمسک

می‌کنند از انتفی الشرط ینتفی المشروط، ما می‌گوئیم ممکن است از انتفی الشرط ولی استصحاب باقی است، اگر دلیل خاص، روایت خاص داشته باشیم ما از او تبعیت می‌کنیم ولی ما باشیم و استصحاب، استصحاب می‌گوید این مشروط وجوبش به قوت خودش باقی است یعنی در نتیجه قاعده میسور هم در اجزاء جریان دارد و هم در شرایط جریان دارد.

بحث ما بحمدالله تمام شد، تنبیهات استصحاب کاملاً به لطف خدا تمام شد، خاتمه استصحاب باقی می‌ماند که مطالب خیلی مهمی دارد فرمودند برای تابستان پیشنهاد بدهید، اگر می‌خواهید کاری انجام بدهید بهترین کار این است که موارد تعارض استصحاب و قرعه، تعارض استصحاب و قاعده ید، تعارض استصحاب و اصالة الصحة، اینها را از فقه درآورید و روی آن کار کنید که ان شاء الله سال آینده اگر توفیقی بود و خواستیم مباحث اصولی‌اش را دنبال کنیم ذهن‌تان آمادگی داشته باشد. نسبت بین استصحاب و سایر اصول و قواعد و امارات بسیار مهم است.

حدیث اخلاقی و نکاتی مرتبط با تعطیلات تابستان

یک روایتی منصوب به امام صادق علیه السلام هست «لا یحلّ الفتیا لمن لا یتستفتی من الله عزوجل»^[2]، می‌فرماید فتوا جایز نیست، حلال نیست، مشروعیت ندارد، در حقیقت نمی‌شود حضرت دارد ارشادی می‌کند که بهتر این است که این کار را نکنید. کسی که می‌خواهد فتوا بدهد قبلش باید استفتای از خدای تبارک و تعالی کند که خدایا حکم تو چیست؟ آنچه که حکم تو هست را بر زبان و بر فکر من و بر عقل و لسان من جاری کن، این استفتای از خداست و این خیلی مطلب مهمی است، البته درست است در فتواست ولی در هر بُعدی از ابعاد دین آدم به عنوان دین بخواد حرف بزند این ضابطه وجود دارد ولی نکته‌ی مهمش این است که حالا از خدا چطور استفتا کنیم.

می‌فرماید «بصفا سرّه و اخلاص عمله و علانیته» اولاً صفای سر داشته باش یک باطن پاک، باطن آلوده قابلیت استفتای از خدا ندارد، آدم با یک باطن آلوده، خدایی نکرده باطن پر از گناه و کینه و دشمنی، با این باطن آدم نمی‌تواند از خدا استفتا کند، انسان باید باطنی پاک داشته باشد. در عمل هم باید اخلاص داشته باشد و اخلاص عمله، اخلاص در علانیته داشته باشد یعنی در ظاهر ریاکاری نکند، علانیته به عملش واقعاً برای خدا باشد، این دو تا شرط. «و برهان من ربه»، این برهان من ربه خیلی مهم است، یعنی انسان نه فقط ما در قضیه‌ی حضرت یوسف و برای جلوگیری از گناه برهان رب می‌خواهیم، «و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»^[3] که امام هشتم علیه السلام فرمود یعنی «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا»، بعضی‌ها این هم را درست معنا نمی‌کنند، امام در جواب مأمون اینطور فرمود^[4].

آقایان اگر در گناه و برای ترک گناه، مراتب گناه هم مختلف است، انسان نیاز به برهان رب دارد، در فهم دین به طریق اولی محتاج به برهان رب است، خیال نکنیم که اگر کفایه را از اول تا آخر حفظ بودیم و مکاسب و قواعد فقهیه و فتاوا را حفظ بودیم می‌توانیم به حکم خدا برسیم، تا برهان رب در اختیار انسان قرار نگیرد و انسان برهانی از ریش نداشته باشد. حالا برهان چیست؟ کلمه‌ی برهان از ماده بَرَه است به معنای سفید شدن و روشن شدن است^[5].

هر چیزی که از ناحیه‌ی خدا باشد موجب ایضاح است، اگر انسان بتواند بر آن مطلبی که می‌خواهد فتوا بدهد یک ایضاح و وضوحی مشاهده کند که کاملاً برایش روشن باشد رجماً بالغیب به آدم حرف نزند و فتوا ندهد، همینطور به قول امروزی‌ها گتره‌ای حرفی برند^[6]، جوانب مسئله برایش روشن باشد.

این روایت مفصل است و حتماً این را ببینید، امیدوارم ان شاء الله ماه رمضان بسیار خوبی را داشته باشید. برای تابستان‌تان حتماً برنامه داشته باشید، برای تمام این چند ماه از حالا ... اولاً درس‌های امسال را اگر یک دور خودتان بخوانید، من نمی‌گویم مباحثه کنید! یک بار دوره کنید سبب می‌شود مطالبی که امسال به گوش‌تان خورده در ذهن‌تان بماند و رسوخ پیدا کند. همچنین برای سال آینده هم برنامه داشته باشید اگر توفیقی بود ان شاء الله سال آینده خدمت آقایان خواهیم رسید^[7].

[1] نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج4، ص: 385 و 386: وأما في صورة تعذّر الشرط: فإن أريد به الخصوصية المقومة للجزء، فلا استصحاب، لما مرّ من عدم انبساط الأمر على الجزء بذاته، بل بما هو جزء و هو الخاص. وإن أريد به الخصوصية الدخيلة في تأثير الأجزاء بالأسر، فلا ينبغي الاشكال في جريان الاستصحاب؛ لما مرّ من أن الشرائط غير مرادة في عرض إرادة المشروط، بل ينبعث عن إرادته إرادة الشرط. و القطع بزوال الارادة المتعلقة بالشرط لا يقتضي القطع بزوال الارادة النفسية المتعلقة بذات المشروط. فاستصحاب شخص وجوب المشروط بلا مسامحة أصلا مما لا ينبغي الارتياح فيه. نعم يمكن الاشكال في استصحاب وجوب الأجزاء الباقية؛ بتقريب أن الحكم يتشخص بموضوعه، فذلك الوجوب النفسي المنبسط على الأجزاء بالأسر لتشخصه بها زال قطعا، والمتشخص بالأجزاء الباقية لو كان لكان وجوبا آخر، فلا بد من المسامحة حينئذ. و منه يتضح ما في الوجه الرابع، مع وحدة الملاك أو تعدده، فإن الارادة أيضا تتشخص بموضوعها، فلا محالة هي إرادة أخرى. نعم بقاؤها لموضوعها بملاك آخر لا ينافي الوحدة الاتصالية، لبقائها لغير موضوعها سواء كان بعين ذلك الملاك أو بغيره، فتدبر جيّدا.

[2] در نقل مصباح «من الله تعالى» و در نقل مستدرک الوسائل «من الله عزوجل» وارد شده است.

[3] يوسف، 24.

[4] تفسير نور الثقلين، ج2، ص: 419: و في باب مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون في عصمة الأنبياء باسناده الى على بن محمد بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون و عنده الرضا عليه السلام فقال له المأمون: يا ابن رسول الله أليس من قولك ان الأنبياء معصومون؟ قال: بلى، قال: فما معنى قول الله عز و جل الى أن قال: فأخبرني عن قول الله تعالى: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» فقال الرضا عليه السلام: لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُوم لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَ هُمْ بَانَ لَا يَفْعَلُ، فقال المأمون: لله درك يا أبا الحسن.

[5] كتاب العين، ج4، ص: 49: بره: البُرْهَانُ: بيان الحجة و إيضاها.

[16] فرهنگ فارسی معین: گتره ای (گُر) (ق مر). (عا). 1 – به قیمت مقطوع ، بی آن که وزن کنند و یا بشمرند. 2 – به تخمین ، بدون حساب دقیق 3. – بیهوده .

[7] مصباح الشریعة، ص: 16: قَالَ الصَّادِقُ ع لَا يَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَصْطَفِي [يَسْتَفْتِي] مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ...